

پیش‌رو در مطالعات قرآنی پرداخته است.

مقاله دوم از مقالات شواهد زبانی و قرآنی از رابرت هویلند^۵ با عنوان «کتیبه‌شناسی و زمینه‌زبان شناختی قرآن» است. هویلند مهم‌ترین شواهد را در بررسی خاستگاه قرآن، که به اعتقاد او کتیبه‌های کهن عربی است، به کمک فرضیه‌های علمی بررسی و تحلیل کرده است. او بر این باور است که لوکنبرگ در مورد چگونگی ترویج زبان سریانی در میان ساکنان حجاز سخنی به میان نمی‌آورد و تنها ادعای کند که اساس مکتوبات مقدس به زبان سریانی بوده است. همچنین بدون بحث در مورد ماهیت زبان و خط عربی مدعی است که پس از چند کتیبه قبل از اسلام در شمال و حجاز اولین کتاب مدون به خط عربی قرآن است. هویلند با تأکید بر کتیبه‌های عربی که همچون شعر عربی تردیدی در وثاقتشان نیست به واکاوی این دعاوی می‌پردازد.

در سومین مقاله از مقالات بخش اول کتاب، گرهارد باورینگ^۶ در مقاله خود با عنوان «پژوهش‌های اخیر درباره ساختار قرآن» با نگاهی کلی به ارزیابی فرضیه‌های ونزبرو، لوکنبرگ، لولینگ و یوسف عزی، محقق لبنانی، می‌پردازد. همچنین با اشاره به پیوند مهم قرآن با سنت کتاب‌های مقدس یهودیان و مسیحیان، مضامینی را که در نوشته‌های میدراشی یا آپوکریف وجود داشته بازتاب می‌دهد. باورینگ معتقد است اطلاعات عهدی برگرفته از منابع شفاهی به زبان‌های آرامی، حبشی و عبری بوده و واژگان بیگانه قرآن برگرفته از این منابع هستند.

باورینگ مهم‌ترین چالش در پژوهش‌های اخیر را چگونگی تدوین و تنظیم نهایی قرآن می‌داند و در این مقاله به بررسی و تحلیل برخی از این نظریه‌های افراطی می‌پردازد. «بازنگری در مسئله تألیف قرآن: آیا قرآن تا حدی ثمره کاری تدریجی و گروهی است؟» عنوان مقاله‌ای از کلود ژیلیو^۷ است. وی با بیان این موضوع که انتشار کتاب خوانش سریانی-آرامی قرآن از لوکنبرگ نقطه آغازی جدید در مطالعات تاریخی قرآن است می‌گوید که این کتاب او را وادار به بررسی مجدد روایات سنتی اسلام در مورد تاریخ قرآن نموده است. ژیلیو معتقد است با بررسی منابع اسلامی به این نتیجه خواهیم رسید که قرآن متأثر از مسیحیت سریانی است.

آخرین مقاله از بخش «شواهد زبانی و قرآنی» از سیدنی گریفیث^۸ با عنوان «داستان‌های مسیحی و قرآن عربی: اصحاب غار» در سوره کهف و در سنت مسیحیت سریانی است. گریفیث با بررسی داستان اصحاب کهف در منابع سریانی و قرآن و مقایسه این دو داستان با تکیه بر سنت مسیحیان سریانی معتقد است قرآن با بافت زبانی خود ارتباط دارد، اما نمی‌توان آن را برگرفته از یک متن فرعی سریانی دانست. او هدف خود از این پژوهش را پیشنهاد و توضیح برخی فرضیه‌های هرمنوتیکی از رهگذر یک نمونه خاص در طرحی تاریخی و فرهنگی می‌داند. ناآشنایی پژوهشگران سریانی با قرآن و از سویی دیگر ناآشنایی مسلمانان با متون سریانی دو عاملی است که گریفیث به عنوان علل اطلاعات محدود در مورد پیوند سریانی با قرآن مطرح می‌کند.

بخش دوم که «بافت دینی خاور نزدیک در عهد باستان متأخر» نام گرفته است بر پیوند قرآن با بافت آن و به ویژه سنت مسیحی اشاره دارد. عمده آثار منتشرشده در دهه‌های اخیر دربردارنده نگاهی گذشته‌نگر بوده‌اند، اما پژوهشگران این مقالات دانش

خود را در زمینه تاریخ دین و زبان محلی به کار می‌گیرند تا دیدگاه بافت‌محور قانع‌کننده‌ای برای خاستگاه‌های اسلام فراهم آورند.

«تأملی در باب تأثیر الهیات مسیحی بر قرآن» از سمیر خلیل سمیر^۹ است که به بررسی پیوند قرآن با بافت آن می‌پردازد. وی با این مقدمه به شروع بحث خود می‌پردازد که اگر از منظر اسلام سنتی بنگریم قرآن مستقیماً از سوی خداست و نمی‌تواند در معرض تأثیرات باشد و تصور تأثیرپذیری مردود است، اما اگر قرآن یک سند ادبی در نظر گرفته شود ممکن است از اسانید ادبی پیش از خود تأثیرپذیرفته باشد. وی با بیان مثال‌هایی از تأثیرپذیری نتیجه می‌گیرد که نیازی به اثبات تأثیر مسیحیت بر قرآن نیست، زیرا این امر از داستان‌های قرآنی آشکار است. حتی در برخی مطالب بدون اشاره صریح قرآن به مضامین مسیحی تأثیر این مضامین بر قرآن قابل مشاهده است. سمیر در پایان تأکید می‌کند بحث از «تأثیر» منافاتی با وحیانی بودن قرآن ندارد.

سلیمان مراد^{۱۰} در مقاله دوم این بخش با عنوان «بازبینی تصویر مریم در قرآن» بر این باور است که بررسی داستان‌های قرآنی در مورد حضرت مریم (ع) می‌تواند ما را در بازسازی نوع یا انواع مسیحیتی که اسلام در ابتدا با آن مواجه شد یاری رساند. وی به منظور بیان میزان تفاوت تصویر مریم در قرآن و منابع مسیحی به بررسی هویت مریم، بشارت و تولد عیسی و داستان هجرت مریم و عیسی در این دو منبع می‌پردازد. در آخر مراد معتقد است آنچه در قرآن در مورد مریم بازگو می‌کند چیزی نیست که نتوان مشابه آن را در منابع رسمی و غیررسمی مسیحی یافت.

«افسانه اسکندر در قرآن (کهف: ۸۳-۱۰۲)» عنوان مقاله‌ای است از کوین ون بلیدل^{۱۱} که به بررسی و مقایسه داستان ذوالقرنین در قرآن و افسانه اسکندر در متون سریانی می‌پردازد و شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو متن را به طور دقیق نشان می‌دهد. ون بلیدل با تاریخ‌گذاری و تعیین بافت افسانه اسکندر سریانی معتقد است میان قطعه قرآنی و روایت سریانی آن وابستگی روشنی وجود دارد. وی پس از ادعای پیوند میان دو روایت سریانی و قرآنی با یکدیگر به نکاتی جدید در مورد زبان قرآن اشاره می‌کند و با تأیید ادعای لوکنبرگ زبان قرآن در سوره کهف رانه‌تار روایتی دارای واژگان عربی مترادف با واژگان سریانی، بلکه بازتفسیری از یک متن سریانی می‌داند.

مدعای ون بلیدل در این مقاله مبتنی بر این فرض است که افسانه‌های اسکندر سریانی متنی پیشاسلامی است. این ادعا و برخی دیگر از استدلال‌های این مقاله در نوشتاری مستقل^{۱۲} از عبدالله فنلانندی به چالش کشیده شده است. فنلانندی در این مقاله دلایل قابل توجهی ارائه کرده است که تطبیق ذوالقرنین و اسکندر را رد می‌کند. او دلایلی آورده که ثابت می‌کند آیات ذوالقرنین مقدم از افسانه سریانی اسکندر است و لذا نمی‌تواند منبع اقتباس آیات ذوالقرنین تلقی شود.

هم‌چنین طاهاسومرو^{۱۳} در مقاله‌ای با عنوان «آیا قرآن از افسانه سریانی اسکندر وام گرفته است؟»^{۱۴} ادعای ون بلیدل مبنی بر وام‌گیری قرآن از افسانه سریانی اسکندر را نقد می‌کند. سومرو در این مقاله در پی آن است تا نشان دهد اسطوره سریانی الکساندر و روایت قرآنی ذوالقرنین رابطه مستقیمی با هم ندارند، بلکه به طور مستقل از یک سنت مشترک در خاور نزدیک باستان متأخر بهره می‌برند. شواهدی در برابر ادعای ون بلیدل که قرآن در اصل داستان